

گفتگو با اصغر نقی زاده بازیگر مجموعه «مدرسه ما»

از بازی در نقش های مختلف استقبال می کنم



اصغر نقی زاده متولد ۱۳۴۱ است و فوق دیپلم بازیگری دارد. او که در سال ۱۳۶۱ با بازی در فیلم «توبه نصح» به طور حرفه ای وارد سینما شد بعدها توانست در فیلم های دیگری چون اژانس شیشه ای، خاکستر سبز، از کرخه تا راین، گاهی به آسمان نگاه کن و ... بازی کند. به همین دلیل مخاطبان وی را او بیشتر به واسطه حضورش در سینمای جنگ می شناسند. اما نقی زاده طی چند سال اخیر در کارهای طنز تلویزیونی ظاهر شده است که مجموعه سلام از جمله این کارهاست. این بار او در سریال مدرسه ما در نقش ناظم مدرسه حضور پیدا کرده است که همین مساله باعث شد به سراغش برویم و با او یک فنجان چای بنوشیم. او از شکستن این کلیشه و تجربه های تازه اش این گونه برایمان گفت.

در ابتدا بگویید چه شد که مقابل دوربین داریوش یاری حاضر شدید؟

دوستی من با آقای یاری به سال ها پیش برمی گردد. من کارمند آموزش و پرورش هستم و سال ها آقای یاری را به واسطه فعالیت هنری شان در مرکزی که کار می کردم، می شناختم تا این که از طرف ایشان بازی در این مجموعه به من پیشنهاد شد و من به دلیل آشنایی قبلی بازی در این کار را پذیرفتم.

در این مجموعه شما ایفاگر نقش ناظم مدرسه هستید. درباره این نقش بیشتر توضیح دهید.

ناظم مدرسه ما، یک فرد مقتدر و بسیار قانونمند است و دوست دارد همه چیز براساس قانون مدرسه پیش برود، اما در طول داستان خواهید دید که بچه های مدرسه سعی می کنند به ناظم شان نشان دهند که مدرسه خیلی هم به آن قانون شدید نیازی ندارد. به هر حال با توجه به تجربیاتی که در آموزش و پرورش طی سالیان متمادی کسب کرده ام خیلی زود توانستم با نقشم ارتباط برقرار کنم و می توانم بگویم با این نقش به گونه ای زندگی کردم.

تصویب برداری این کار چه مدت طول کشید؟ تقریباً مرداد سال ۸۷ بود که تصویب برداری این کار شروع شد و حدوداً ۶ ماه هم طول کشید.

کار با آقای یاری در مقام کارگردان چطور بود؟ داریوش یاری بیشتر در زمینه سینمای کودک فعالیت می کند و عمده فعالیتش در این حوزه بوده است و برای اولین بار است که با او همکاری داشته ام.

یاری جزو کارگردان هایی است که روی کارش حساسیت خاصی دارد و نسبت به پلان به پلان کارش دغدغه دارد. امیدوارم این کار زمینه ای شود برای ساخت آثار دیگری برای این قشر از مخاطبان تلویزیون.

آقای نقی زاده، همان طور که می دانید کمتر سریالی برای این قشر از مخاطبین ساخته می شود. از این رو فیلمنامه هایی هم که در این زمینه نوشته می شوند چندان محکم و قابل قبول نیستند. فکر می کنید قصه «مدرسه ما» از استانداردهای لازم بهره مند بود یا خیر؟

فکر می کنم کارهایی که در دهه ۷۰ در این زمینه

ساخته شدند برنامه های بسیار مقبول و قابل تقدیری هستند مثل مجموعه کلاه قرمزی و پسرخاله، خونه مادر بزرگ و ... اما همان طور که اشاره کردید کارهای امروزی در زمینه کودک و نوجوان چندان ماندگار نیستند و به نظرم این موضوع برمی گردد به نوع نگاهی که در جامعه وجود دارد. آن زمان (دهه ۷۰) آن قدر سی دی و برنامه های مختلف در بازار وجود نداشت و به همین دلیل تلاش بیشتری برای ساخت این گونه آثار صورت می گرفت. در مورد قصه این مجموعه هم باید بگویم که قصه «مدرسه ما» بسیار جذاب و دوست داشتنی بود و بزرگترین حسنش این بود که شخصیت پردازی درستی در قصه وجود داشت که از این نظر تکلیف بازیگران هم مشخص شده بود.

با بازی در این مجموعه چقدر به کودکی و نوجوانی خودتان سفر کردید؟

داستان این کار بسیار شبیه به ماجراهای کودکی خودم بود و سال های دهه ۴۰ (زمانی که به مدرسه می رفتم) کاملاً برایم تداعی شد و به همین دلیل سعی کردم از موقعیت استفاده کنم و یک بار دیگر خودم را در آن فضا ببینم. خاطرم است که در مدرسه مان ناظمی داشتیم که دقیقاً خصوصیات همین ناظمی را که الان من نقش آن را بازی می کنم داشت. وی بقدری همیشه عصبانی و مقتدر بود که حتی می ترسیدیم به او نزدیک شویم.

آقای نقی زاده مخاطبان سینما، شما را به واسطه حضورتان در کارهای جنگی و اساساً دفاع مقدس می شناسند. فکر می کنید حضورتان در سریال هایی مانند سلام و یا مدرسه ما، شکستن این کلیشه است یا خیر؟

سوال جالبی پرسیدید. ببینید من از سال ۶۸ تا ۸۵ فقط در کارهای دفاع مقدس بازی کردم، چون کاراکترهای این گونه کارها را می پسندم و دوست دارم. البته طی این سال ها همیشه سعی کرده ام گزیده کار کنم، اگر هم اخیراً در سریال های طنز و متفاوت از ژانر دفاع مقدس حضور داشته ام فقط یک دلیل دارد و آن هم کسب تجربه های بیشتر است. به هر حال من در وهله اول یک بازیگرم و باید در نقش های مختلف ظاهر شوم تا از این طریق بتوانم توانایی های خودم را هم محک

بزنم. آقای نقی زاده از شهرت و ماندن در شریطی که مورد توجه جامعه قرار بگیرد استقبال می کنید و یا از آن می گریزید؟

به نظرم ما دو نوع شهرت داریم. یکی توام با محبوبیت و دیگری بدون آن. بازیگری که در نهایت تعهد زحمت می کشد و به کارش هم اعتقاد دارد در بین مردم و منتقدان بارز خواهد شد. بازیگر همیشه نمی تواند صبر کند تا کارگردان مطرح و مورد علاقه اش فیلم بسازد و از او دعوت کند. بسیاری از بازیگران، جذب حرفه تبلیغات می شوند چون آن گونه که می خواهند نمی توانند در سینما فعالیت کنند. ما هم جزئی از مردم هستیم، زندگی می کنیم و مشکلات داریم. این را هم بگویم که جایزه دادن یا ندادن هیچ محبوبیتی برای بازیگر ایجاد نمی کند غیر از این که او را برای کارهای بعدی دقیق تر می کند.

آقای نقی زاده کار کدام یک از کارگردان های سینمای جنگ را بیشتر دوست دارید؟

از هر کارگردان یکی از آثار او را دوست دارم و اندازه این دوست داشتن را نمی توانم بگویم. مثلاً از کمال تبریزی فیلم لیلی با من است، از حاتمی کیا فیلم دیده بان و از مرحوم ملاقلی پور هیوا.

فکر می کنید پس از این همه سال فعالیت در عرصه هنر به جایگاهی که دنبالش بودید، رسیده اید؟ ببینید، من قطعه ای از یک پازل و کارگردان است که نقش بازیگر را تعیین می کند. بنابراین من به تنهایی در رسیدن به این جایگاه نقش ندارم اما در این حد می دانم که سعی خودم را کرده ام و هیچ وقت از کارم و نقشم کم نگذاشته ام.

راستی کار با بچه ها چطور تجربه ای برایتان بود؟ بسیار سخت و دردناک بود (می خندد).

از چه نظر؟ سر وقت نمی آمدند. بازیگوشی می کردند، گاهی هم پس از پایان هر پلان می رفتند دنبال فوتبال بازی کردن، برای همین وقت زیادی صرف هماهنگ کردن آنها می شد. اما با این همه تجربه زیبا و متفاوتی برایم بود.

محبوبه ریاستی

نقش های ماندگار

شخصیت های فیلم های خوب، همچون انسان های واقعی زنده اند و اگر در فیلمنامه به اقتضای داستان، زندگی شان خاتمه یابد، در دنیای اذهان، نامیرا و ابدی اند. نقش های ماندگاری که به «تاریخ» می پیوندند: تاریخ حیات بشر.

«مجید» در «نان و شعر»



مجید یک نویسنده است. یک بزرگ نویسنده کوچک. شاعری هم تجلی بخشی از همین قدرت نویسندگی اوست. او نویسنده است چون

زندگی اش سراسر داستان و ماجراست. از آنها نیست که از بیکاری و بی عاری روی به نوشتن آورده باشد. نوشتن از درون او جوشیده. از بطن زندگی پرتلاطم و شورانگیزش. از دل بیم ها و امیدهایش.

عشق مجید به داستان هاست که او را در تحمل سختی ها و رنج های زندگی یاری می کند. همه فکر و ذکرش خواندن است و نوشتن و خیال پردازی. زندگی اصلاً در نظر او قصه است. بی بی دارد از باید های زندگی و رنج ها برایش می گوید و او حواسش به پاره کاغذهایی است که فروشنده در آنها ادویه ریخته و مجید حالا فهمیده این پاره کاغذها برگ های یک کتاب داستان هستند.

بی بی (حین بستن بار سفر): می ری خونه خواهرت ناهار و شامت رو همونجا می خوری شب ها هم همونجا می ری می خوابی دستی هم زیر بال خواهرت می گیری... ملاحظه آقا کمال رو هم می کنی که زبونش به سر خواهرت مسلط نباشه...

مجید (در حال خواندن کاغذ پاره ها): !!! خودش رو غرق کرد. بی بی این کتاب قصه بوده!

بی بی (حرص می خورد): پس من اون وقت تا حالا واسه تو قصه می گفتم؟

مجید برای کتاب خواندن چه ها که نمی کند. نمونه اش این شعری که برای کتابدار کتابخانه سروده تا بلکه به این وسیله او را راضی کند برای امانت دادن کتاب بی خیال عضویت مجید بشود: «الا ای بانوی خوب کتابدار / که نیستی دم به دم در فکر دینار، امانت ده کتاب نیمه خوانده / بخوانیم و بیاموزیم بسیار». او برای معرفی خودش هم شعر سروده: «مجید شاعر و خطاط و دانا / مجید اهل دانش، شغل: نانوا!»

با وجود این طبع شیرین، زندگی مجید تلخی های فراوانی دارد. این بخش های کتاب بینوایان که از زبان خود مجید می شنویم در واقع درنامه او خطاب به ماست: «آیا جامعه بشری چنین حقی دارد؟ آیا چنین رفتار بی رحمانه ای از طرف اجتماع رفتاری خارج از حدود انصاف نبوده است؟ همیشه همین حکایت است. این موجودات زنده کوچک این مخلوقات خداوند، بی پناه، بی پشتیبان و بی راهنما در جنگ حوادث می افتند. کار را با محاکمه خویشن آغاز کرد. ژان وال ژان خود می دانست که فرد بی گناهی نبوده است که برخلاف عقل تنبیه شده باشد. او اعتراف کرد که کار بدی کرده است اما ژان وال ژان مستوجب چنین عقوبتی نبود.»

اما حدیث نفس اصلی که نمایانگر اعماق شخصیت مجید است و آشکار کننده رابطه او با نویسندگی و هنر، این سروده خود اوست. شعری که در نشریه مورد علاقه مجید چاپ می شود اما کسی جز استاد این موفقیت او را جدی نمی گیرد: «غم فردا از چشمم می برد خواب / وجودم می شود بی تاب بی تاب / دلم مانند رودی پر خروش است / مبادا رود یابد ره به مرداب / دل من تک درختی نوجوان است / هنر نهری است آن سوتر روان است / اگر آیش خورم گردم تاور / اگر نه جان من چه ناتوان است.»